

## جایگاه اشرافیت نظامی در مناسبات ایلخانان و ممالیک

سید ابوالفضل رضوی<sup>۱</sup>

(دریافت مقاله: ۹۷/۰۷/۱۵ - پذیرش نهایی: ۹۷/۰۸/۰۹)

### چکیده

ماهیت نظامی ساختار حکومت ایلخانان و ممالیک، جایگاه ویژه سپاه و سلطه هرچه بیشتر اشرافیت نظامی را در پی داشت. سنخ مناسبات دو حکومت که در بیشتر موارد وجه تقابلی داشت، موجب می‌شد سران نظامی در چگونگی این مناسبات سهم تعیین کننده‌ای داشته باشند. از جمله مصادیق این مسأله، پناهندگی اختیاری یا اجباری بزرگان نظامی به قلمرو حکومت رقیب بود که با اقبال بسیار همراه می‌شد و سیاست و اقتصاد مناطق محلّ منازعه را تحت تأثیر قرار می‌داد. پناهندگی یا جابجایی اشرافیت نظامی، به عنوان مسأله پژوهش حاضر با طرح این سؤال اصلی تبیین و تحلیل شده است که جایگاه و کارکرد اشرافیت نظامی در ساختار حکومت ایلخانان و ممالیک در ماهیت مناسبات حکومت‌های مذکور چه تأثیری داشت؟ حاصل پژوهش که با رویکرد توصیفی - تحلیلی انجام شده، حاکی از این است که در کنار مشی تهاجمی ایلخانان و کوشش‌های آنها برای جبران ناکامی خود در خطه شام و شیوه بیشتر تدافعی ممالیک، پناهندگی امرا یکی از عوامل تشدید برخوردهای آنها بود. درحالی که ایلخانان از مسأله مذکور به عنوان بهانه یا انگیزه‌ای برای هجوم به شام استفاده می‌کردند، حکومت ممالیک می‌کوشید از این مسأله، از نظر سیاسی بهره‌برداری کند و دولت رقیب را تحت فشار روانی قرار دهد.

**کلید واژه‌ها:** ایران، مصر، ایلخانان، ممالیک، مناسبات خارجی، اشرافیت نظامی

### مقدمه

توسعه‌طلبی ایلخانان در آغاز تشکیل حکومت و کوشش در جهت تأمین اقتصاد از راه جنگ، در واپسین سالهای دهه ششم قرن ۷ق، مغول‌ها را به شام کشانید و در ادامه همین سیاست، با ممالیک رویاروی کرد. ممالیک که حدود یک دهه قبل از اولین رویارویی با مغول‌ها در «عین جالوت» در رمضان ۶۵۸ق، در مصر قدرت گرفته و در پی تثبیت قدرت خویش و کسب مشروعیت عمومی در جهان اسلام بودند، به لحاظ پایگاه اجتماعی، غلامانی آواره در مناطق شام و مصر محسوب می‌شدند و به لحاظ سیاسی مزدورانی نظامی، که هستی و جایگاه خویش را مرهون نظامی‌گری و تجارب سیاسی حاصل از آن بودند. بنیان قدرت آنها مبتنی بر ماهیت کارکرد امرای نظامی و جهت‌گیری ایشان بود و بنا بر ضرورت همیشگی مقابله با مغول‌ها و صلیبیون در منطقه شام، اشرافیت نظامی جایگاه خاصی داشت، گاه موقعیتی هم عرض سلطان و وابستگان او و در شورای سلطنتی نیز نقش آنها تعیین کننده بود. در دیگر سوی، در ساختار حکومت ایلخانان نیز اشرافیت نظامی سهم به‌سزایی داشتند و یکی از ارکان مهم حکومتی قلمداد می‌شدند؛ زیرا ساختار مذکور تا حد چشمگیری از ساختار امپراتوری مغول اقتباس شده بود که در آن، سپاه و سران نظامی جایگاهی ممتاز داشتند و وجه نظامی در ماهیت قدرت پررنگ بود.

نظر به ویژگی‌های مشترک مذکور، جهت‌گیری سران نظامی در هر دو قلمرو ممالیک و ایلخانان در نوع تحولات و از جمله مناسبات میان دو حکومت، که از آغاز نیز تقابلی و مبتنی بر جنگ بود، سهم قابل توجهی داشته باشد. در همین جهت، مسأله قابل تأمل که حاکی از نقش تعیین‌کننده اشرافیت نظامی در ماهیت مناسبات دو حکومت مهم است، پناهندگی امرای نظامی دو حکومت به قلمرو رقیب و جابجایی اشرافیت نظامی است. این مسأله در سراسر دوران فرمانروایی ایلخانان وجود داشت و حسب شرایط در جنگ‌افروزی و تقابل طرفین، به ویژه هنگامی که امرای مملوکی به قلمرو ایلخانان پناهنده می‌شدند، نقش‌آفرین بود. چنین نقشی که از ساختار نظامی حکومت‌های مذکور و تزلزل سیاسی حاصل از پناهندگی حاصل می‌شد، به امرای پناهنده موقعیت می‌داد تا در جهت به دست آوردن منابع و کسب موقعیت‌های جدید یا دفع خطری که آنها و منافعشان را تهدید می‌کرد، به دربار حکومت رقیب پناهنده شوند و با بهره‌گیری از موقعیت نوظهور به فعالیت علیه ولی نعمتان قبلی خود بپردازند. تبیین

و تحلیل مسألهٔ جابه‌جایی اشرافیت نظامی با مروری بر ساختار سیاسی و جایگاه بزرگان نظامی در ساختار حکومت‌های مذکور، علل و زمینه‌ها و مصادیق تاریخی آن در پرتو این سؤال اصلی صورت می‌گیرد که جایگاه و کارکرد اشرافیت نظامی در ساختار سیاسی حکومت‌های مملوکان و ایلخانان در جابجایی، پناهندگی و مقبولیت آنها در قلمرو رقیب و ماهیت مناسبات دو حکومت چه تأثیری داشت؟

### پیشینهٔ تحقیق

تبیین و تحلیل جایگاه اشرافیت نظامی در مناسبات ایلخانان، تاکنون موضوع پژوهش مستقلی قرار نگرفته است. در حالی که گزارش‌های منابع دست اول در این خصوص قابل توجه است، اما کتب و مقالاتی که به تاریخ ممالیک یا ایلخانان پرداخته‌اند، به موضوع مذکور کمتر توجه کرده‌اند. جلد سوم کتاب *دین و دولت در ایران عهد مغول* اثر شیرین بیانی تنها با رویکردی حادثه محور به پناهندگی برخی امرا اشاره کرده است (بیانی، ۱۳۷۵). *مسائل عصر ایلخانان* اثر منوچهر مرتضوی با وجود غور و دقت در بررسی مسائل تأثیرگذار در ماهیت مناسبات ایلخانان و ممالیک، به این مسأله نپرداخته و تنها اتهام متوجه برخی از شخصیت‌ها همچون عطاملک جوینی یا امیر نوروز از حیث روابط مخفیانه با ممالیک را برجسته کرده است (مرتضوی، ۱۳۷۰). دو اثر ترجمه‌ای درباره تاریخ ممالیک نیز درباره موضوع مقاله حاضر مطلبی ندارند (شبارو، ۱۳۸۰؛ قاسم، ۱۳۹۶). در این میان تنها در مقاله «تأملی بر مناسبات ایلخانان و ممالیک در قرن هشتم هجری» مبحثی با عنوان «جابجایی اشرافیت نظامی» آمده که موضوع این مقاله، در بخش اندکی از عصر ایلخانان در آن بررسی شده است (رضوی، ص ۶۷-۶۴).

## ۱. جایگاه اشرافیت نظامی در ساختار حکومت‌های ایلخانان و ممالیک

### الف- ماهیت عرفی حکومت‌های ایلی و کارآمدی اشرافیت نظامی

در نظام حکومتی ایلخانان و نظام سلطنتی ممالیک، اشرافیت نظامی جایگاه تعیین‌کننده‌ای داشت و تکوین و تحول ساختار قدرت در قلمرو فرمانروایی‌های مذکور، با کارکرد و نوع جهت‌گیری آنها به صورت مستقیم مربوط بود. علی‌رغم سنن سیاسی و مدنی ایران، مصر و شام و آمریت نسبی کارگزاران اداری و اصحاب قلم در اداره مناطق مذکور، بنا بر ملاحظات سیاسی - نظامی ویژه‌ای که قدرت‌های مورد نظر در بستر آن

به تدریج رشد کردند، برتری امیران و بزرگان نظامی مسأله‌ای پذیرفته شده بود و تأثیر آنها بر شئون مختلف جامعه، اقتصاد و سیاست مسأله‌ای طبیعی می‌نمود. این تأثیرگذاری بیشتر که از سرشت قدرت و ساختار سیاسی - اجتماعی جوامع ایلی نشأت می‌گرفت، نظام‌های سیاسی حاصله را از دو حیث سلبی و ایجابی، ماهیت خاصی می‌بخشید و از نظام‌های سیاسی مبتنی بر ساختار سیاسی - اجتماعی یکجانشینی متمایز می‌کرد. از حیث ایجابی، ساختار حکومت‌های مبتنی بر ساختار ایلی، ماهیتی قراردادی داشت و از نوعی انعطاف ذاتی برخوردار بود. این مهم زمینه را برای بروز استعدادها و به بارنشستن خلاقیت‌های فردی هموار می‌کرد و بنابراین، در جای خود سازنده و اثربخش بود. تا زمانی که فرد یا افراد در رأس شئون قدرت از اقتدار و خلاقیت لازم برخوردار بودند و با تأمین منافع جامعه و به ویژه بزرگان و اشرافیت نظامی - برجستگی آنها ویژگی محرز ساخت قدرت در چنین جوامعی بود - مقبولیت داشتند، نظم مستقر و انتظام قراردادی حاکم به قوت خود باقی و کارآمد بود و به مثابه دستگاهی مؤثر جلوه می‌کرد. از حیث سلبی، ساختار قراردادی و منعطف مذکور، در خود نوعی تزلزل ذاتی داشت و همین مهم زمینه را برای تکوین هسته‌های مدعی قدرت و شخصیت‌های ذی نفوذ فراهم می‌کرد تا با جلب نگاه - و منفعت - بخشی از اشرافیت نظامی، شرایط را به نفع خویش مدیریت کنند و به عنوان مدعی یا مدعیانی سر برآورند؛ به ویژه در مواقعی که شخص یا اشخاص در رأس هرم قدرت اقتدار کمتری داشتند، این انعطاف ذاتی وجوه منفی بیشتری می‌یافت و تزلزل سیاسی، چندپارگی قدرت و قلمرو، پیدایش دسته‌های قدرت موازی و حساب‌کشی‌های فردی و گروهی در پی می‌آورد. البته اشرافیت نظامی در دو قلمرو ممالیک و ایلخانان جایگاه و کارکرد یکسان نداشت: حسب شرایط حاکم، پیشینه قبلی و سنخ مناسبات آنها با اهالی قلم، موقعیت آنها متفاوت بود و کارکرد سلبی یا ایجابی آنها نمود ملموس‌تری داشت.

### ب - کارآمدی اشرافیت نظامی در ساختار حکومتی ایلخانان

در قلمرو ایلخانان، نظر به ساختار محکم و مبتنی بر اصلاحات چنگیز، اشرافیت نظامی مجبور بود در چارچوب یاسا فعالیت کند و سپاهیان، علی‌رغم جایگاه مؤثری که در جامعه و حکومت داشتند، نمی‌توانستند افراط کنند و در محدوده‌ای تعریف شده کارآمد بودند (نک: رضوی، «جایگاه اشرافیت نظامی ...»، ۵۷-۶۶). بیشتر جهت‌گیری‌های ایشان

در دفاع از نامزد ایلخانی مورد نظر یا مدعیان آنها بود که البته عواقب آن را نیز می‌پرداختند و با به قدرت رسیدن ایلخان جدید، دوره‌ای از قتل و حساب‌کشی آغاز می‌شد و تنی چند از امیران و سران نظامی کشته می‌شدند. در ماجرای قدرت‌گیری احمد، ارغون، گیخاتو، بایدو و غازان، قاعده مذکور بارز بود و کارکرد اشرافیت نظامی سهم مهمی در جهت‌دهی شرایط داشت. با این حال، در سرتاسر دوران ایلخانی هیچ مدعی قدرتی خارج از خاندان هولاکویی سربرنیاورد و هیچ امیری مشروعیت سلاله چنگیزی را به پرسش نگرفت. بنابراین، حوزه سیاسی کارکرد اشرافیت نظامی چارچوب تعریف شده داشت و در حلقه خاندان چنگیزی عرض اندام می‌کرد. مواردی همچون شورش امرا در زمان گیخاتو یا شورش امیر نوروز در زمان غازان یا برخی امرا در عهد ابوسعید، نه به قصد قدرت‌گیری، بلکه ناراضی‌تی در همان محدود، تعریف شده بود (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ۸۳۲، ۹۲۶-۹۳۲؛ اقبال، ۲۴۶، ۲۶۳-۲۶۵، ۳۳۲-۳۳۴).  
 منتها اشرافیت مذکور در مقابله با بزرگان دیوانی و اهل قلم کارکرد بیشتری داشتند و در حوزه اقتصاد و تأمین منافع خویش فعالیت وسیع‌تری نشان می‌دادند. این مسأله نیز که شخص ایلخان، شخصیتی نظامی قلمداد می‌شد و در رأس ساختاری حکومتی با ویژگی پررنگ نظامی قرار داشت و همین مهم او را به سمت جنگ طلبی و تأمین منافع اشرافیت نظامی از طریق جنگ و تحقق اقتصاد غارتی سوق می‌داد و این، بر ماهیت نظامی حکومت ایلخانان می‌افزود. ماهیت نظامی مذکور در عهد نامسلمانی ایلخانان و تا زمان کارآمدی اقشار اهل قلم غلبه بیشتری داشت و حتی در عهد مسلمانی نیز نمودهای برتری طلبی قابل توجهی از خود نشان داد. منتها از عهد مسلمانی، آمریت آن رو به زوال نهاد و همین مهم موجب شد تا اشرافیت ایرانی برتری محسوسی بیابد و زمینه را برای جهت‌دهی مناسب‌تر به مناسبات با ممالیک هموار کند.

### ج- ممالیک و پایگاه مؤثر اشرافیت نظامی

کسب قدرت در میان ممالیک براساس هیچ حق موروثی و قراردادی نبود، بلکه به قدرت و موقعیت شخص و شمار مملوکان او بازمی‌گشت. روابط پیچیده‌ای از قدرت طلبی‌های شخصی، دسته‌بندی جناح‌های مختلف و کسب طرفداری بزرگان مملوک در انتخاب سلطان جدید و تثبیت قدرت و موقعیت او مطرح بود. پایگاه غلامی هر یک از مملوکان، به آنها اجازه می‌داد از لیاقت شخصی استفاده کنند و پس از وصول به درجات بالا، در امور سیاسی دخالت کنند و حتی به حکومت برسند. عزل و نصب‌هایی که اغلب هنگام

آغاز سلطنت سلطان جدید صورت می‌گرفت، بر آشفتگی‌ها می‌افزود. عزل و نصب‌ها از طرفی از بیم شورش به طرفداری از ولی نعمت‌های قبلی و از طرف دیگر به منظور استحکام موقعیت سلطان جدید صورت می‌گرفت؛ چنانکه بیبرس پس از رسیدن به سلطنت، سران مملوکان معزی را سرکوب یا تعویض کرد و مملوکان صالحی را به جای آنها گمارد (ابن ایاس، ج ۱، ق ۱، ۳۱۲). هنگام مرگ سلاطین مملوک بین امراء قدرتمند اختلاف می‌افتاد و بسا که یکی از امراء قدرتمند و در بیشتر موارد فرزند سلطان متوفی را به حکومت انتخاب می‌کردند، اما این انتخاب هیچ حق و قدرتی برای او همراه نمی‌آورد و چه بسا همان امرای قدرتمند او را عزل می‌کردند. امرا و مقامات بالای مملکتی اقطاع‌های قابل توجهی داشتند؛ عضو شورای سلطنتی بودند و سلطان مملوک در امور مهم و به ویژه در مسائل نظامی با آنها مشورت می‌کرد. در این شورا که به ریاست سلطان تشکیل می‌شد، امیرالامراء (اتابک لشکر)، نایب السلطنه، خلیفه‌عباسی، قاضیان چهارگانه و ۲۴ نفر از امرای بزرگ شرکت داشتند و امور را حل و فصل می‌کردند (قلقشندی، ج ۴، ۱۶-۱۷). پیشینه‌تشت سیاسی در عصر ایوبیان و ضرورت مقابله مداوم آنها با صلیبیون موجبات اهتمام به اشرافیت نظامی و از جمله مملوکان مزدور ایشان را فراهم می‌کرد. پایگاه غلامی ممالیک، برای آنها زمینه‌های رقابت و یکسان طلبی در موقعیت پدید می‌آورد. امرای مستقر درشام، معمولاً از سران حکومتی مملوک در مصر کمتر حرف‌شنوی داشتند؛ آنها از میراثی از پیشینه قومی و سیاسی خویش برخوردار بودند و تحت تأثیر ساختار ایلی جامعه زیست - بوم خویش (دشت قبچاق) یا آنچه که از ایوبیان و احیاناً خوارزمیان فراگرفته بودند، به سران نظامی اهمیت می‌دادند. مانند آداب و رسوم مغول‌ها، در اینجا نیز شخص سلطان امیری نظامی بود که به مرتبه سلطنت رسیده بود و به طور طبیعی سران نظامی را ارج بیشتری می‌نهاد. چنانکه حداقل از زمان بیبرس به یاسا و یوسون چنگیزی نیز بها می‌دادند و بنا بر سرشت نظامی‌تر آیین‌نامه چنگیزی، در اینجا نیز اشرافیت نظامی ارج بیشتری داشت (مقریزی، کتاب الخطط ... ، ۳۵۹-۳۶۰). البته در میان ممالیک سنت رایج مغولی مبنی بر برتری و آمریت خاندانی خاص، همچون سلاله چنگیز وجود نداشت و هر یک از امرای بزرگ برای خود جایگاه و ظرفیت سلطنتی قائل بود. این پایگاه مشترک تنها در ازمئه سلاطین مقتدری مانند بیبرس یا سیف الدین قلاوون، زمینه‌های ادعا و نافرمانی کمتری از طرف امرا داشت، وگرنه در سراسر عهد ممالیک بحری و حتی در طی دوره طولانی سلطنت محمد ناصر

بن قلاوون - که از ترس نفوذ و کارکرد امرا دو مرتبه از سلطنت کناره گرفت و سه مرتبه به سلطنت نشست - این ادعا و جهت گیری ملموس، مسأله‌ای واضح بود. به ویژه که بخشی از اشرافیت نظامی مورد بحث در شام مستقر بودند و بنا بر ضرورت‌های دوگانه مقابله با صلیبیون و مغولان، کارآمدی بیشتری داشتند و از موقعیت احتمالی اتحاد با قدرت‌های مذکور و احیاناً پناهندگی به قلمرو ایلخانان برخوردار بودند؛ نفوذ سیاسی - نظامی ایشان بیشتر بود و از این موقعیت برجسته استفاده می‌کردند. بخش مهمی از تأثیر اشرافیت مذکور و حتی اشرافیت قلمرو ایلخانی و مناسبات دو حکومت در شام رقم می‌خورد و از شرایط راهبردی منطقه همچون همگرایی با اعراب بادیه - به خصوص آل فضل - یا موقعیت اقتصادی بنادر مدیترانه ای نیز در همین جهت بهره می‌بردند. برتری محسوس اشرافیت نظامی ممالیک که در سراسر دوران حاکمیت آنها ادامه داشت، با وجود اقدامات وسیع سلاطین مملوک در زمینه‌های فرهنگی، احیاناً به سبب اصلاحات آنها در امور اداری و اجرایی بود که به طور مشخص از زمان بیبرس آغاز شد و تا حدودی ساختار حکومتی ممالیک را دارای روال منظم و بلکه نهادینه کرده بود. بنابراین مانند قلمرو ایلخانان که هرچه زمان پیش می‌رفت و ساختار حکومت منظم تر می‌شد، دولتمردان ایرانی موقعیت خود را تثبیت می‌کردند و با وجود نفوذ نسبی اشرافیت نظامی، حاکمیت ایلخانی را از حیث مناسبات با ممالیک به واقع گرایبی و عدول از تقابل صرف نظامی - سیاسی می‌خواندند، در قلمرو ممالیک نیز در صورت لزوم و تحت تأثیر اصلاحات اداری و اقدامات فرهنگی، اشرافیت نظامی خودسری سیاسی را ترک می‌کردند. آنها در پرتو منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حکومت، واقع گرایبی و مواجهه دیپلماتیک با حکومت ایلخانان را که پس از مسلمانی وجوه مشترک بیشتری با ممالیک یافته بود، در دستور کار داشتند.

## ۲. کارآمدی اشرافیت نظامی در مناسبات ایلخانان و ممالیک

اشرافیت نظامی که بنا بر سرشت نظامی قدرت و کارآمدی بیشتر سپاه در استمرار حکومت‌های ایلخانان و ممالیک جایگاه برجسته‌ای داشت و جزئی از سرشت مذکور قلمداد می‌شد، عمده کارآیی خود را در عرصه‌های نظامی و میدانی جنگ بروز می‌داد. به طور معمول، سران نظامی در تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی سهیم بودند و گذشته از نقشی که در برکشیدن مدعیان حکومتی ایفا می‌کردند، در مسأله مهم جنگ و صلح

مشارکت داشتند. در قلمرو مملوکان، امرای نظامی اعضای تعیین کننده شورای سلطنتی بودند و در این شورا، گذشته از امیرالامرا و نایب السلطنه، ۲۴ امیر دیگر عضو بودند. تصمیم در باب جنگ یا صلح با مغول‌ها در آغاز هجوم هولاکو به غرب آسیا و دعوت از ممالیک در زمان سلطنت ملک مظفر قدوز و تصمیم به جنگ و مقابله نیز با مشورت صریح سران نظامی و نقش آفرینی مسلم برخی امرا همچون بیبرس بود (نک: قلقشندی، ج ۸، ۶۳-۶۴؛ رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ۷۲۱؛ ابن عبری، ۳۷۴-۳۷۶؛ مقریزی، *السلوک...*، ج ۱، ق ۲، ۴۲۹). بنابر گزارش‌های مأخذ، ایلخانان وقتی در آغاز قدرت، نامه‌هایی به مصر می‌فرستادند و می‌کوشیدند طریق دیپلماسی را به جای برخورد صرف نظامی باز کنند، سران نظامی در هنگام قرائت نامه، تصمیم در خصوص موارد مطروحه و پاسخ‌نامه یا هر عکس العمل دیگری حضور داشتند. هرچند در بسیاری موارد، نظر به رویکرد واضح ایلخانان در برتری جویی، بازتاب مناسبات دیپلماتیک مذکور با عکس العمل سلبی دستگاه سلطنتی ممالیک و سران نظامی حاضر مواجه می‌شد، اما نکته قابل توجه، سهم مؤثر امرای نظامی در وجوه نظامی و سیاسی با هم است که جایگاه ویژه آنها را در نوع مواجهه با ایلخانان نشان می‌دهد. در این سوی نیز، حاکمیت ایلخانی به تبع جایگاه ویژه سران نظامی، بر اساس دیدگاه ایشان رفتار می‌کرد و به عنوان طرفی که معمولاً ابتکار عمل را از حیث مشی تهاجمی علیه ممالیک در دست داشت، در پی تأمین منافع اشرافیت نظامی بود. در مناسبات دیپلماتیک زمان احمد تکودار و کوشش برای صلح با ممالیک، روابط آغاز سلطنت غازان که وجه سیاسی تری داشت تا نظامی، کوشش برای مناسبات مسالمت آمیز در عهد الجایتو و سعی بی وقفه برای برقراری صلح در زمان ابوسعید، ردپای دیوانیان و رجال ایرانی در گزارش‌های منابع پیرنگ جلوه می‌کند (نک: وصاف، ۱۱۲، ۳۷۲، ۴۷۲؛ رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ۷۸۸؛ ابن تغری، ج ۸، ۱۳۶-۱۳۹، ج ۹، ۲۱۱؛ کاشانی، ۴۲؛ مقریزی، *السلوک...*، ج ۲، ق، ۱۷۵، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۴۵؛ ابن خلدون، ج ۴، ۶۳۷-۶۳۸)، در مناسبات خصمانه عهد هولاکو و آباقا و روابط خصومت آمیز دوره غازان، جنگ و هجوم و نقش آفرینی امرا و سپاهیان است که بیشتر به چشم می‌آید. حتی تسویه حساب‌های سیاسی علیه سران نظامی و دیوانی نیز بر اساس همین روحیه جنگ طلبی صورت می‌گرفت؛ چنانکه در عهد ارغون، عطاملک جوینی را به اتهام رابطه با ممالیک و در عهد غازان امیر نوروز مقتدر را با همین اتهام تحت تعقیب قرار دادند (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ۷۷۴-۷۷۶، ۹۲۶-۹۳۲؛ مرتضوی،



۱۳۱-۱۳۷). از این حیث بخش مهمی از کارکرد اشرافیت نظامی از سنخ مناسبات جنگی تا صلح‌طلبانه دو حکومت خود را نشان می‌داد. به‌طور طبیعی این بخش از کارکردها با ماهیت قدرت و رویه سیاسی - اقتصادی حکومت ایلخانان ارتباط مستقیم داشت، زیرا حکومت ایلخانی تا حد قابل توجهی ماهیت نظامی (میلیتاریستی) داشت و جنگ را همچون شیوه‌ای در تأمین معیشت و کسب رضایت بزرگان نظامی تلقی می‌کرد. از این‌رو، غیر طبیعی نبود که اشرافیت نظامی در مناسبات خارجی و به ویژه مناسبات با ممالیک، که بیشتر هم ماهیت خصمانه داشت، نقش آفرینی کنند. منتها، نظر به جنبه تدافعی مناسبات مذکور از سوی ممالیک و آمریت بیشتر ایلخانان در این جهت، تا زمانی که ساختار ایلخانان مبتنی بر برتری غالب اشرافیت نظامی بود، مشی جنگ طلبانه پررنگ‌تر جلوه می‌کرد. از این جهت، با توجه به موقعیت تدافعی یا تهاجمی طرفین، چه در میان ممالیک و چه ایلخانان، نقش مؤثر اشرافیت نظامی در وجوه نظامی جلوه می‌یافت. پناهندگی امرای نظامی به قلمرو رقیب و سهمی که در مناسبات ایفا می‌کردند نیز از همین نقش مؤثر نشأت می‌گرفت و از یک منظر، تابع سلوک خصمانه یا مسالمت‌آمیز طرفین و به ویژه طرفی بود که مشی تهاجمی‌تری داشت.

### ۳. جایگاه اشرافیت نظامی در مناسبات دو حکومت: پناهندگی امرا و سپاهیان

#### الف- علل و زمینه‌ها؛ بررسی ساختاری

نظر به همسانی نسبی ساختار حکومت‌های ایلخانان، ممالیک و در پرتو ضرورت‌های نظامی، سیاسی و معیشتی، جابه‌جایی رعایا و سیاست جذب و بهره‌گیری از نیروهای نظامی رقیب، مسأله‌ای پذیرفته شده بود. هر یک از حکومت‌های ایلخانان و مملوکان به نحوی طبیعی و همخوان با ساختار نظامی غالب خویش، آماده بودند سپاهیان مغلوب خصم یا اعضای داوطلب آن را، چه در شرایط معمولی و چه جنگ، در اردوگاه خود بپذیرند و به جزئی از پیکره سیاسی - نظامی خود تبدیل کنند. انعطاف نسبی حاکم بر ساختار قدرتهای مذکور نیز زمینه‌های تحقق این روند را هموار می‌کرد و معمولاً پس از پذیرش دسته‌های جدید امکان برخورداری از شرایط یکسان را در اختیار آنها قرار می‌داد. به ویژه هنگامی که امرای نظامی و شخصیت‌های مؤثر تصمیم به تسلیم، مهاجرت یا پناهندگی می‌گرفتند، با اشتیاق بیشتری پذیرفته می‌شدند و به عنوان اهرمی علیه دولت قبلی خویش، امتیازات و امکانات مناسبی به دست می‌آوردند. امرا و

بزرگانی که از قلمرو ایلخانان به قلمرو ممالیک یا بالعکس پناهنده می‌شدند، اغلب بر جان خود بیمناک بودند و به این سبب راه پناهندگی در پیش می‌گرفتند. سوءظن در نتیجه: ۱. دسته بندی‌های داخلی و منازعات قدرت پدید می‌آمد که معمولاً با تصفیه حساب‌های آغاز سلطنت حاصل می‌شد و در خصوص ممالیک مصادق بیشتری داشت. ۲. شورش، خودسری و بی‌توجهی به سنن و چارچوب رایج مورد نظر دستگاه حاکم ۳. ترس سلطان از توطئه، تحریک یا شورش امرا که بخشی از اشرافیت مورد اتهام را دچار ترس می‌کرد. ۴. فشارهای خارجی و ملاحظات مربوط به سیاست خارجی، مانند آنچه که در آغاز سلطنت هولاکو رخ داد و شماری از امرا و سپاهیان هولاکو از اولوس جوجی به دستور «برکای»، فرمانروای دشت قبچاق، به قلمرو ممالیک پناهنده شدند. گاهی نیز پناهندگی امرا و مهاجرت دسته‌های نظامی نه از هراس سوءظن، بلکه با هدف کسب جاه و جلال و بهره‌گیری از موقعیتی بود که وضعیت سیاسی مستقر در قلمرو رقیب در اختیار آنها قرار می‌داد. منتها در همین باب نیز، ترس و تشویق در از دست دادن موقعیت فعلی مؤثر بود و بیم و امید توأمان موجبات پناهندگی آنها را فراهم می‌کرد.

## ب- مصادیق و نمونه‌ها، بررسی تاریخی

### ۱. عهد نامسلمانی ایلخانان

تأثیر اشرافیت نظامی و دسته‌های سپاه همراه آنها از حیث چگونگی مناسبات ایلخانان و ممالیک، نخستین بار در زمان فرمانروایی هولاکو در ایران و ملک ظاهر بیبرس در مصر و شام سربرآورد. موضوع به جابجایی شماری از سپاهیان دشت قبچاق مربوط می‌شود که بنا به دستور «برکای» فرمانروای دشت قبچاق به شام و سپس مصر پناهنده شدند. فرمانروای اولوس جوجی بنا بر ملاحظات ناشی از تن دادن به یاسا و ضرورت متابعت از دستور «قآن» مبنی بر اعزام سپاه در معیت هولاکو، ضرورت سرکوب اسماعیلیه نزاری و احیاناً خلیفه بغداد، ضرورت تکمیل فتوحات مغول و تحقق توسعه طلبی با هدف تأمین منافع اقتصادی و سیاسی مشترک و مهم‌تر شاید، دلخوشی به این مهم که هولاکو به مأموریتی موقت می‌رود و قصد ماندگاری و سلطه در قلمرو مورد ادعای ایشان را ندارد و با نگاه بدبینانه، در جهت حفظ منافع در قلمرویی مورد ادعا، سپاهانی برای همراهی هولاکو اعزام کرده بود (نک: رضوی، «روابط ایلخانان...»، ۶۰-۶۲). به دنبال فتح بغداد و سپس حمله به شام و شکست در برابر مملوکان، به ظاهر به سبب بدرفتاری هولاکو با برخی از سران سپاهی اعزامی، یعنی

اولوس جوجی، اما در کنه امر، به سبب مماشات هولاکو در نفرستادن سهم اولوس جوجی از غنایم یا کم کاری در این جهت و مهم‌تر، در نتیجه طرح ادعاهای جدی تر مبنی بر غصب سرزمین‌های مورد ادعای این اولوس - که اکنون برکهٔ مسلمان بر آن حکومت داشت - بعضی به دشت قبیچاق بازگشتند و عده ای به شام متواری شدند (نک: لین، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۶-۱۲۷). زمان دقیق و چگونگی پناهندگی سپاهیان مذکور چندان مشخص نیست، اما به یقین واقعهٔ مذکور پس از آغاز اختلاف‌های هولاکو و برکه و قطعاً بعد از قتل «توتار»، «قولی» و «بلغای»، خان زادگان اعزامی اولوس جوجی در سپاه هولاکو بوده است (نک: رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ۷۳۱). ابن کثیر به نحوی گزارش کرده که پناهندگی مذکور پیش از فتح بغداد بوده است. بر این اساس، برکه به لشکریان خود در سپاه هولاکو که عازم فتح بغداد بودند، دستور داد به مصر فرار کنند و نزد سلطان مملوک پناهنده شوند (ابن کثیر، ج ۱۳، ۲۵۲). منتها گزارش‌های دیگر منابع، حاکی از پناهندگی سپاهیان مذکور به قلمرو مملوکان دو سال پس از نبرد عین جالوت و در زمان سلطنت «ببیرس» (۶۷۵-۶۵۸ق) است. مقریزی از رفتن این سپاهیان به مصر به دستور برکای در سال ۶۶۰ ق و در پی روابط مسالمت آمیزی یاد می‌کند که میان «برکه» و «ببیرس» برقرار شد (مقریزی، *السلوک*، ج ۱، ق ۱، ۴۷۳-۴۷۴). مطالب *تلفیق الاخبار* در جمع بندی گزارش‌های منابع مختلف و تأکید بر کوشش ببیرس برای برقراری رابطه با حاکم مسلمان دشت قبیچاق، گزارش وی را تأیید می‌کند (رمزی، ج ۱، ۴۳۱). به علاوه، لشکرکشی برکه به قلمرو هولاکو در سال ۶۶۰ ق اندکی پس از مناسبات ببیرس و برکه آغاز شد و این خود نشان از آغاز دشمنی طرفین از قبل و بنا بر ادعاهای ارضی، اقتصادی و به ویژه بدرفتاری با سپاهیان اعزامی دشت قبیچاق از سوی هولاکو و در پی آن پناهندگی آنها به مصر قبل از رویارویی مذکور دارد؛ زیرا رشیدالدین فضل‌الله بدرفتاری هولاکو با سپاهیان مذکور و به ویژه قتل بزرگان آنها و برخی وابستگان ایرانی آنها در صفر سال ۶۵۸ ق یک سال پس از نبرد عین جالوت را در شدت دشمنی و آنچه به هجوم برکای انجامید، دخیل دانسته است. (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ص ۷۲۵؛ لین، ۱۰۴-۱۰۵). بنابراین، به نظر می‌رسد که پناهندگی سپاهیان مذکور به قلمرو ممالیک اندکی قبل از هجوم برکه به قفقاز در سال ۶۶۰ ق صورت گرفته و گزارش‌های منابع ممالیک که آمدن آنها را با اولین درخواست (غیررسمی) ببیرس از برکای نسبت می‌دهند، همخوانی دارد (رمزی، ج ۱، ۴۳۵). پناهندگان مذکور با استقبال گرم سلطان و سپاهیان مملوکی که اغلب پایگاه قبیچاقی داشتند مواجه

شدند. زمینه‌های مشترکی آنها را پیوند می‌داد، همچون: مسلمانی حاکم مقتدر خویش (برکای) که آنها را به ممالیک مسلمان نزدیک می‌کرد؛ پایگاه جغرافیایی مشترک (دشت قبیچاق)، ادعاهای مشترک بر قفقاز جنوبی - که همیشه شمالی‌ها آن را ادعا می‌کردند و اندکی قبل از هجوم مغول نیز مصادیق مشخص داشت و قبیچاق‌ها را به سمت گرجستان و ارمنستان و نواحی جنوبی‌تر می‌کشاند - (نک: لین، ۱۳۲) و مهم‌تر، دشمنی مشترک با ایلخانان. آنها نه در یک نوبت، بلکه در چندین نوبت به مصر رسیدند و در هر نوبت با حسن استقبال مواجه شدند و مرتبه امیری آنها تأیید گردید (نک: لین، ۱۲۳). به نظر می‌رسد با توجه به وقوف دسته‌های سپاهی پناهنده به بیبرس بر مسیرهای مواصلاتی مصر و دشت قبیچاق، اولین رسالت رسمی دولت ممالیک به دربار برکای در معیت همین امرا و بی‌تردید با تشویق ایشان انجام گرفته است (نک: مقریزی، السلوک ...، ج ۱، ق ۲، ۴۷۵؛ رمزی، ج ۱، ۴۳۲-۴۳۵). جدایی سپاهیان دشت قبیچاق از لشکریان هولاکو، در حکم اولین مصداق تأثیر اشرافیت نظامی در مناسبات ایلخانان و ممالیک، در حوادثی جلوه یافت: در جنگ برکه و هولاکو، ناتوانی ایلخانان در هجوم بلافصل به شام برای جبران شکست عین جالوت و ناآرامی مرزهای شرقی ایلخانان که نکودری‌های وابسته به اولوس جوجی در آن مستقر بودند و در پی اختلافات حاصله، شماری از سپاهیان اعزامی دشت قبیچاق بدانها پیوستند (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ۵۲۶، ج ۲، ۷۳۵-۷۳۶؛ سیفی هروی، ۲۹۳-۲۹۴، ۲۹۸-۲۹۹؛ نطنزی، ۶۳). در همین جهت، در سال ۶۷۲ ق امیر شمس‌الدین بهادر بن ملک فرج از قلمرو ایلخانان به قلمرو بیبرس پناه آورد. وی در آغاز «طشت دار» جلال‌الدین خوارزمشاه بود و «سمیسط» از توابع روم، شهری در ساحل فرات را در اقطاع داشت. بعد از مرگ جلال‌الدین مناطقی را در منطقه نخجوان گرفته و در سرزمین روم، آقسرا را متصرف شده بود. بیبرس با او مراسله داشت و اخبار دشمن را از او می‌گرفت. چون مغول‌ها از این موضوع مطلع شدند، وی را به اردو بردند، ولی توانست بگریزد و از راه بصره به دمشق رفت. بیبرس که در این زمان در شام بود، او را بزرگ داشت و در شمار امرای خویش درآورد (مقریزی، السلوک ...، ج ۱، ق ۲، ۶۱۱). در سال ۶۷۳ یا ۶۷۴ ق جلال‌الدین فرزند دواتدار صغیر که در بغداد اسیر شده بود، نیز، با فریب هلاکو به بهانه گردآوری سپاه برای جنگ با دشت قبیچاق به شام فرار کرد و سپاهیان را با خود برد (نک: رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ۷۳۵؛ ابن تغری، ج ۷، ۱۶۷-۱۶۸؛ ابن خلدون، ج ۴، ۵۸۳).

نمونه‌ای دیگر از کوشش برای پناهندگی در قلمرو مملوکان، مربوط به سال ۶۷۴ ق

و گریز ضیاءالدین فرزند معین الدین پروانه و یکصد تن از امیران رومی است، که نقش مؤثری در تحریک بیبرس بندقدار برای حمله به روم داشت (رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ۷۶۸). هرچند در خصوص پروانه و نوع مناسبات او با ممالیک و خدمت تا خیانت او به ایلخانان، گزارش‌های ضد و نقیضی در دست است (نک: وصاف، ۸۶؛ ابن کثیر، ج ۱۳، ۲۸۹؛ ابن تغری، ج ۷، ۱۷۳؛ ابن عبری، ۳۸۱-۳۸۲؛ ابن خلدون، ج ۴، ۵۸۴؛ رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ۷۷۰-۷۷۱)، اما گزارش رشیدالدین فضل الله در خصوص پناهندگی پسر سلیمان پروانه صریح است. در وقایع همین سال، از شورش برخی امرای روم علیه مغول‌ها و دعوت آنها از بیبرس برای حمله به روم یاد شده که ظاهراً در غیاب پروانه در منطقه بوده و پس از بازگشت، آنها را مجازات کرد. در جریان همین مجازات‌ها پرده از روابط پروانه با بیبرس برداشته شده است (ابن مفضل، ج ۲، ۴۱۵-۴۱۷ به نقل از بیانی، ج ۳، ۹۲۲-۹۲۷).

نمونه‌ای دیگر از تأثیر اشرافیت نظامی به زمان سلطنت سیف الدین قلاوون (۶۷۸-۶۸۹ ق) بازمی‌گردد؛ شخصیت مؤثر مملوکی که بیشتر دوران فرمانروایی ممالیک برجی (۶۴۸-۷۸۴ ق) را خاندان او در دست داشتند. سهم خواهی امرای مملوکی در ابتدای سلطنت وی و به ویژه امیران متنفذ مستقر در شام (نک: ابن خلدون، ج ۴، ۵۸۶-۵۸۹؛ ابن کثیر، ج ۱۳، ۳۰۴-۳۰۵)، سنقرالاشقر، حاکم دمشق را به انگیزه تصاحب همه حکومت شام به شورش واداشت و او را به نزدیکی به آباقا تشویق کرد. سنقرالاشقر پس از شکست در مقابل سپاهیان مملوک و همراه حاکم «رحبه» نزد امیر عرب «عیسی بن مهنا» سرکرده آل فضل پناه برد و به همراه او با آباقا ارتباط برقرار کرد و وی را به هجوم به شام برانگیخت. در پی هجوم آباقا به شام، سنقرالاشقر با سپاهیان مملوک از در مصالحه درآمد و همراهی با ممالیک را بر دوستی با مغول ترجیح داد (نک: ابن تغری، ج ۷، ۲۹۵-۲۹۶؛ ابن خلدون، ج ۴، ۵۸۸-۵۹۱؛ ابن کثیر، ج ۱۳، ۳۰۹؛ ابوالفدا، ج ۲، ۳۸۲). این سنقرالاشقر که در هجوم اول هولاکو به شام به اسارت درآمده و به مناطق شرقی در سمرقند فرستاده شده بود، از نزدیکان رکن الدین بیبرس سلطان مقتدر مملوک شمرده می‌شد و در زمان سلطنت وی، با میانجیگری تکفور ارمنستان با هدف آزادسازی پسرش لیون از اسارت ممالیک، آزاد شده بود و به طور طبیعی آنقدر نفوذ داشت که در زمان جانشینان بیبرس (اعم از پسران وی ملک سعید برکت، سلامش، ملک مسعود و سپس سیف الدین قلاوون)، از روی زیاده خواهی علیه قلاوون سر به شورش بردارد و برای نزدیکی به آباقا و تحریک او برای حمله به شام اقدام کند. ارتباط سنقرالاشقر و سپاهیان

وابسته به او برای جلب نظر آباقا در حمله به شام با هدف تاسیس امارت مستقل در شام، با وساطت عطاملک جوینی صورت گرفت که فرستادگان او را نزد ایلخان فرستاد و موجبات قدردانی ایلخان را از این اقدام خود فراهم آورد (وصاف، ۱۰۳؛ رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ۹۲۶). البته بعدها که میان عطاملک و مجدالملک یزدی اختلاف بالا گرفت، همین واسطه گری او مشکل آفرین شد و وی را به خیانت و کوشش برای نزدیکی به مالیک علیه فرمانروایی ایلخانان متهم کردند (لین، ۳۰۱). به طور قطع بدعهدی سنقرالاشقر در پیوستن به سپاهیان رقیب و ترجیح مالیک به جای مغولان و تجربه ای که عملکرد معین الدین سلیمان پروانه در نزدیکی با بیبرس در سال ۶۷۵ ق به جای گذاشته بود نیز، در بی مهری ایلخان نسبت به عطاملک و موفقیت مجدالملک یزدی سهم مؤثری داشت. البته تا مدتها پس از رویارویی مغولان و مالیک در نبرد حمص در سال ۶۸۰ ق، سنقرالاشقر مذکور - با وجود ترجیح مالیک به جای مغولان، تسلیم ملک منصور قلاوون سلطان مملوک نشد و تنها در سال ۶۸۵ ق بود که در پی شکست و اسارت او، نزاع با وی پایان یافت (مقریزی، السلوک ...، ج ۱، ق ۳، ۳۷۴).

در حدفاصل مرگ آباقا تا زمان سلطنت غازان، به سبب مسلمانی احمد تکودار و سیاست مسالمت آمیزی که با مالیک آغاز کرد، کوتاهی دوران فرمانروایی چهار ایلخان بعدی و مشکلات درونی قلمرو ایلخانان و اقتدار کامل و برتری نسبی مالیک در مواجهه با ایلخانان، مناسبات دو حکومت تقریباً حالتی خنثی داشت که به تعبیر امروزی می‌توان آن را دوران «جنگ سرد» خواند. در این دوران چهارده ساله حادثه حادّی اتفاق نیفتاد و از پناهندگی بزرگان نظامی به قلمرو دو حکومت نیز گزارشی در دست نیست (نک: رضوی و دیگران، «مساله مالیک ...»، ۸۶-۸۷).

## ۲. عصر مسلمانی ایلخانان

در پی مسلمانی غازان و اسلام پذیری گسترده مغولان، مسأله‌ای که باید موجبات همواری مناسبات ایلخانان و مالیک را فراهم آورد، راه به جایی نبرد، به سبب:

۱. برتری مالیک و مشی نفوذی آنها در مناطق همجوار مرزهای ایلخانان که با غلبه ایشان بر صلیبیون و اخراج آنها از شام تشدید شده بود، ۲. توجه غازان به شام، در ادامه سیاست ایلخانان قبلی منتها با انگیزه مسلمانی، که حکومت مالیک کوشش اولیه او را برای صلح (آمرانه) نادیده گرفته بود؛ بنابراین، حکومت‌های ایلخانان و مالیک، مواجهه

نظامی را در دستور کار قرار دادند. در دوره ۹ ساله سلطنت غازان دو نبرد سنگین میان طرفین رخ داد که تفصیل آن، خارج از موضوع این مقاله است (نک: همان، ۹۱-۱۰۰)، اما نبردهای مذکور و مناسبات این عصر، با جابجایی بزرگان نظامی ارتباط تنگاتنگ داشت. در هجوم اول سپاهیان ایلخانان در سال ۶۹۷ ق در کنار مشی تهاجمی ممالیک به شهرهای آناتولی، پناهندگی سران نظامی و بیش از ده هزار نفر از اویراتی‌ها به قلمرو ممالیک، سخت مؤثر بود. اویرات‌های مذکور که در ماجرای قدرت‌گیری بایدو از وی حمایت کرده بودند، به طور طبیعی مبعوض غازان واقع شده بودند. به علاوه، آنها هنگام مقابله غازان با بایدو، اموال ترکمن‌های قراقویونلو را غارت کرده بودند و غازان در پی تأدیب ایشان و مصادره اموال مذکور بود (سومر، ج ۱، ۴۷). از این رو، به سرکردگی «امیر طوقای» (طرغای) به رحبه رفتند و خواستار پناهندگی شدند. از آنجا که در این زمان، ملک عادل کیتبوقا - شخصیتی مغولی که پس از اسارت در نبرد بیره در زمان آباقا مراحل رشد در میان ممالیک را گذرانده و اکنون به مرتبه سلطنت رسیده بود - در قلمرو ممالیک حکومت داشت، سخت آنها را مورد توجه قرار داد و مناصب و اقطاعات قابل توجهی به دست آوردند (نک: مقریزی، السلوک...، ج ۱، ق ۳، ۸۱۲؛ ابن کثیر، ج ۱۳، ۳۶۳؛ ابن تغری، ج ۸، ۶۰؛ ابن خلدون، ج ۴، ۶۰۳-۶۰۷). شمار پناهندگان مذکور چشمگیر بود و حدود یکصد و سی نفر از امرای آنها به مصر برده شدند و مورد توجه خاص قرار گرفتند. رفتن آنها که برای حکومت ایلخانی سنگین بود و یکی از عوامل اصلی حمله آنها به شام شد، در ساختار حکومت ممالیک نیز مشکل آفرید. توجه ویژه کیتبوقا - که خود اصلیت مغولی داشت - بدیشان، نارضایتی سپاهیان ممالیک را برانگیخت تا آنجا که موجبات برکناری او را در سال ۶۹۶ ق فراهم آورد. مهم‌تر، حضور آنها و اختلافات با دیگر سرداران مملوک که به فرماندهی ایشان گمارده شده بودند، یکی از عوامل اصلی شکست ممالیک در برابر سپاه غازان در نبرد «مجمع المروج» در ربیع الاول ۶۹۷ ق بود. اویرات‌ها در راه حرکت از مصر و در حوالی غزه، قصد کشتن ملک ناصر، که برای بار دوم به حکومت رسیده بود و اعاده سلطنت کیتبوقا را داشتند، اما توطئه آنها کشف شد و عده ای از آنها به قتل رسیدند (مقریزی، السلوک...، ج ۱، ق ۳، ۸۸۳؛ حسن الامین، ۳۰۱). این مسأله، مایه تزلزل در سپاه ممالیک گردید و از آنجا که مغول‌ها نیز از آن خبردار شدند (رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ۹۳۹) در شکست ممالیک از سپاه ایلخانان نقش مؤثر داشت.

دیگر عامل مؤثر، پناهندگی امیر سیف الدین قبیچاق منصور، نایب حمص و امرای دیگر همچون سیف الدین بکتمر، البکی بن عبدالله ظاهر و بیگار همراه ۳۰۰ سوار نزد غازان بود. خروج آنها از شام در ربیع الاول ۶۹۸ ق و رسیدن آنها نزد غازان در واسط در جمادی الاخر همان سال روی داد. سبب پناهندگی آنها، بدعهدی سلطان مملوک حسام‌الدین لاجین (۶۹۶-۶۹۸ ق) در نپذیرفتن وساطت امیر قبیچاق در بخشش برخی از امرای مملوکی شام و تحریک پنهانی آنها در اقدام به قتل امیر قبیچاق بود. امیر قبیچاق، که از این توطئه باخبر شده بود، به بهانه حج از حمص بیرون رفت و قبل از آنکه تعقیب‌کنندگان کاری از پیش ببرند، از فرات گذشت و با همراهان در ماردین به مغول‌ها پیوست. البته آنها در مسیر پیوستن به غازان از توطئه قتل لاجین سلطان مملوک باخبر شدند، اما دیگر راهی برای بازگشت نداشتند و برخی هم که قصد بازگشت کردند، به دست مغول‌ها کشته شدند. غازان امرای پناهنده را اکرام کرد و تا زمان هجوم وی به شام در سال ۶۹۹ ق، که امرای مذکور از محرکان آن بودند، در قلمرو ایلخانان به سر بردند (نک: مقریزی، السلوک ...، ج ۱، ق ۳، ۸۵۴-۸۵۵؛ رشیدالدین فضل‌الله، ج ۲، ۹۳۷؛ ابن‌کثیر، ۱۳۵۰، ج ۱۴، ۳؛ ابن‌تغری، ج ۸، ۹۶-۹۸؛ ابن‌خلدون، ج ۴، ۶۰۹). در پی پیروزی غازان در مجمع المروج و استیلای مغول بر شام، امیر قبیچاق از سوی غازان به حکومت مناطق دمشق و حمص منصوب شد و شام سفلی - حلب، حماة، عین‌تاب، بیره تا رجبه را به سیف الدین بکتمر واگذار کرد (وصاف، ۳۸۱). منتها پس از حدود ۱۰۰ روز از غلبه مغول بر شام، امرای مذکور تغییر رأی دادند و پس از آنکه ملک ناصر قلاوون عذر ایشان را پذیرفت، در ناحیه صالحیه نزدیک غزه، به او پیوستند (ابن‌تغری، ج ۸، ۱۲۸-۱۳۰؛ وصاف، ۳۸۱؛ ابن‌خلدون، ج ۴، ۶۱۳-۶۱۵). موضوع دیگر، سولامیش از خان زادگان مغولی در روم بود که با همکاری سلطان مملوک علیه غازان سر به شورش برداشت. سولامیش که در سال ۶۹۸ ق به امیرالامرای لشکر روم منصوب شده بود، با همراه کردن امرای ترکمن علیه غازان شورش کرد و سلطان مملوک سپاهیان به یاری وی فرستاد. وی کارگزاران غازان در روم را کشت، اما در مقابل سپاهیان اعزامی غازان شکست خورد. در خصوص سرنوشت وی میان گزارش‌های منابع توافق نیست، در حالی که ابن‌تغری بردی از فرار وی به شام و اکرام او از سوی امرای شامی و سپس رفتن او به مصر یاد می‌کند (ابن‌تغری، ج ۸، ۱۱۷-۱۲۰)، مقریزی، رشیدالدین، ابوالفدا و ابن‌خلدون از دستگیری و قتل او به دستور غازان در پایان کار وی و گاه پس از یک دوره



پناهندگی در شام و بازگشت مجدد به روم گزارش کرده‌اند (مقریزی، السلوک ...، ج ۱، ق ۳، ۸۷۸-۸۷۶؛ رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ۹۳۷؛ ابوالفدا، ج ۲، ۳۷۵؛ ابن خلدون، ج ۴، ۶۱۲). سرانجام سولامیش هرچه بود، همراهی وی با سلطان ممالیک در مقابله با ولی نعمت خویش، از جمله عوامل تشدید خصومت میان دو حکومت بود و بنابر گزارش‌ها، یکی از علل حمله‌ی غازان به شام در سال ۶۹۷ ق و نخستین پیروزی مغول‌ها در شام و استیلای ۱۰۰ روزه بر آنجا در شمار آمد (نک: مقریزی، السلوک ...، ج ۱، ق ۳، ۸۷۸).

مسئله پناهندگی اتباع دو حکومت ایلخانان و ممالیک و به ویژه جابجایی امرای نظامی که دو حکومت سخت از آن وحشت داشتند، در دوره سلطنت الجایتو (۷۰۳-۷۱۶ ق) و در عهد دوم و سوم سلطنت ملک ناصر قلاوون نیز تداوم داشت.<sup>۱</sup> اگرچه الجایتو شخصیتی آرام‌تر و رویه‌ای مسالمت‌آمیزتر داشت و در آغاز سلطنت، در مماشات و هم‌نوایی بیشتر با حکومت ممالیک می‌کوشید (نک: کاشانی، ۴۲؛ مقریزی، السلوک ...، ج ۲، ق ۱، ۶)، اما نظر به شرایط ساختاری دو حکومت، مسئله پناهندگی امرا، از میان نرفت. در ادامه همین روند، در سال ۷۰۴ ق گروهی از مغول‌ها در حدود ۱۰۰ سوار با خانواده و اطرافیان خویش به شام پناه بردند و در میان آنها، تنی چند از بزرگان عهد غازان بودند. آنها به دمشق و در نهایت به قاهره رفتند و ملک ناصر قلاوون اقطاع و مناصبی به آنها عطا کرد و ایشان را میان امرای مملوک تقسیم کرد. این پناهندگی که مقارن با رفت و آمد فرستادگان تبریز و قاهره در اوایل سلطنت الجایتو از جهت اعلان پیام مسالمت دو حکومت بود و به نظر می‌رسد در نتیجه مشکلات درونی دستگاه حاکمه ایلخانی و تسویه حساب‌های آغاز قدرت سلطان بوده است، چندان مشکلی ایجاد نکرد. گفته‌اند برخوردی جزئی میان سپاهیان ایلخانی و سپاهیان نایب حلب روی داد،

۱. نظر به ساختار منعطف و از منظر دیگر متزلزل ممالیک، که نوعی نظم قراردادی و تعریف نشده بر آن حاکم بود، ملک ناصر قلاوون در سه مرحله به حکومت رسید: مرتبه اول در سالهای ۶۹۳ تا ۶۹۴ ق در کمتر از یک سال حکومت تحت تأثیر فشار امرای نظامی، ناچار از سلطنت کناره گرفت؛ مرتبه دوم در سال‌های ۶۹۸ تا ۷۰۸ ق پس از قتل حسام الدین لاچین به دست امرا به سلطنت برگزیده شد. در سال ۷۰۸ ق ملک ناصر، که بار دیگر گرفتار کید شماری از امرا شده بود، به بهانه حج به شام رفت و با تحصن در قلعه کرک و ارسال نامه‌ای به مصر خود را از سلطنت خلع کرد؛ منتها این کناره‌گیری چند ماه بیشتر طول نکشید و بار دیگر در اواخر سال ۷۰۸ ق به سلطنت رسید و تا آخر عمر در سال ۷۴۱ ق در مقام سلطنت ماند (نک: ابن کثیر، ج ۱۳، ۳۶۸؛ ابن تغری، ج ۸، ۶۴-۶۸، ج ۹، ۱۶۵؛ ابن خلدون، ج ۴، ۶۱۱؛ و صاف، ۵۳۲).

که ارتباط آن با این موضوع مشخص نیست (نک: مقریزی، السلوک ...، ج ۲، ق ۱، ۵). از این حیث، آنچه شدت بیشتری داشت و مناسبات آرام این عهد را دچار گسست کرد، در ربیع الاول سال ۷۱۲ ق رخ داد: در این زمان، فرستادگانی از جانب برخی از امرای بزرگ مملوک به دربار ایلخانی رسیدند و قصد پناهندگی آنها را اعلام کردند. این امر عبارت بودند از: شمس‌الدین قراسنقر فرمانروای حلب، جمال‌الدین آقوش افرم فرمانروای طرابلس، عزالدین زرده کش، بلبان (مغولتای) دمشقی و علاءالدین ایدغدی به همراه عده‌ای دیگر. این افراد، در رأس آنها قراسنقر، به سبب بدرفتاری ملک ناصر با امرای بزرگ و ترس از توطئه علیه خویش، نگران بود، زیرا سلطان او را در قتل ملک اشرف دخیل می‌دانست، به حدود سلطانیه رسیدند، مورد استقبال تاج‌الدین علیشاه وزیر، قتلغ شاه امیر الامرا و نظام‌الدین عبدالملک قاضی القضاات قرار گرفتند و در روز بعد الجایتو آنها را خلعت بخشید و هر یک را سیورغامیشی داد. قراسنقر را حکومت مراغه، افرم حکومت همدان، زرده‌کش حکومت نهاوند، علاءالدین ایدغدی حکومت اسدآباد و مغولتای را حکومت ری داد. رسول عیسی مهنا امیر آل فضل از اعراب صاحب نفوذ دوره مملوکان نیز که با ایشان بود، مورد اهتمام خاص قرار گرفت و درخواست پناهندگی وی با اکرام پذیرفته شد (نک: کاشانی، ۱۳۶؛ ابن تغری، ج ۹: ۲۴-۳۵؛ حافظ ابرو، ۱۰۴-۱۰۵؛ و صاف، ۵۵۳). تنها لشکرکشی الجایتو به شام در سال ۷۱۲ ق تحت تأثیر تحریکات این امرای انجام گرفت. بی‌تردید دشمنی دیرپای ایلخانان و ممالیک و دستگیری شماری جاسوس ممالیک در همین ایام در این هجوم مؤثر بود، اما آنچه در گزارش‌های منابع پررنگ‌تر جلوه می‌کند، نقش امرای صاحب نفوذ است. لشکرکشی الجایتو به شام که با محاصره ربه و در نهایت فتح مسالمت‌آمیز شهر به وساطت قاضی شهر و بزرگان طرفین به پایان رسید، آخرین لشکرکشی ایلخانان به جبهه شام محسوب می‌شود و می‌توان آن را بحرانی‌ترین وجه مناسبات ایلخانان و ممالیک در دهه‌های پایانی حکومت ایلخانیان تلقی کرد (نک: و صاف، ۵۵۳-۵۵۷؛ ابن کثیر، ج ۱۴، ۶۸-۶۹؛ کاشانی، ۱۴۱-۱۴۳؛ ابن تغری، ج ۹، ۳۵). حسام‌الدین مهنا امیر آل فضل نیز در نتیجه اختلاف با ملک ناصر قلاوون در سال ۷۱۵ ق / ۱۳۱۵ م به الجایتو پناه برد و الجایتو برای یورش به شام، به او قول مساعدت داد. این حسام‌الدین که در جریان پناهندگی امرای مملوکی به سال ۷۱۲ ق / ۱۳۱۲ م آنها را یاری کرده و رسولی نزد الجایتو فرستاده بود، مورد نفرت ملک ناصر قلاوون قرار گرفت و کسانی را برای دستگیری او مأمور کرد. از این رو تا سال

۷۱۵ ق/ ۱۳۱۵ م که به پناهندگی الجایتو آمد، متواری بود (کاشانی، ۱۳۶، ۱۹۹). پس از مرگ الجایتو، حسام الدین مهنا به شام بازگشت و به وساطت برادرش که لشکریان اعزامی الجایتو به حجاز را در هم شکسته و اعتباری کسب کرده بود، بخشیده شد، اما مدتی مبعوض بود و حاکمیت اعراب به جای آل فضل به آل علی داده شد. با این حال، نظر به نفوذ آل فضل، در سال ۷۳۱ ق/ ۱۳۳۰ م امارت اعراب بدو رسید (ابن خلدون، ج ۴، ۶۴۶؛ مقریزی، السلوک ...، ج ۲، ق ۱، ۱۷۳).

تأثیر پناهندگی این امرا تا زمان ابوسعید باقی بود و نظر به نفوذ قابل توجه سنقرالاشقر در ساختار حکومت ممالیک و خطری که ملک ناصر قلاوون از جانب وی احساس می‌کرد، شماری از فدائیان اسماعیلی را برای قتل او به قلمرو ایلخانی فرستاد، اما کشف توطئه و جاسوسی آنها تأثیر منفی چشمگیری بر مناسبات صلح جویانه دو قلمرو برجای نهاد، که در پرتو مذاکرات سیاسی حلّ و فصل شد (نک: رضوی، «تأملی بر مناسبات ایلخانان ...»، ۷۲-۷۴). به علاوه، پناهندگی تیمورتاش پسر امیر چوپان و فرمانروای روم به قلمرو ممالیک و مشروط شدن بازگرداندن یا قتل وی با موضوع دستگیری یا قتل سنقرالاشقر، مسأله‌ای جدی بود که تا زمان قتل یا مرگ طبیعی وی در سال ۷۲۸ ق ادامه یافت. (ابی الفداء، ج ۲، ۴۴۷-۴۴۸؛ ابن تغری، ج ۹، ۲۷۳؛ مقریزی، السلوک ...، ج ۲، ق ۱، ۲۹۹). از این حیث، آخرین مسأله مؤثر از حیث سهم اشرافیت نظامی در مناسبات دو حکومت، پناهندگی تیمورتاش پسر امیر چوپان، شخصیت مقتدر و متنفذ عهد ابوسعید و حاکم روم بود: تیمورتاش در سال ۷۱۸ ق/ ۱۳۱۸ م علیه ایلخانان سر به شورش برداشت و در همین جهت با سلطان مملوک نیز ارتباط یافت و شاید کمک‌هایی نیز دریافت کرد (نک: اشیپولر، ۱۲۷). در این مرحله، شورش وی را پدرش امیر چوپان درهم شکست، اما بخشیده شد و بار دیگر فرمانروایی روم را به او سپردند. تیمورتاش حاکمی با کفایت بود و موفق شده بود نظر مردم را جلب و اوضاع را تثبیت کند. وی در این مرحله از حکومت با ممالیک ارتباط حسنه داشت و حتی برخلاف سیاست عمومی ایلخانان، ممالیک را در سرکوب آرامنه یاری داد. در پی زوال خاندان امیر چوپان، تیمورتاش که در خطر قرار داشت، از بیم یا به سبب اعزام لشکریان ایلخانی به تعقیب او، به سیواس رفت و تقاضای پناهندگی کرد. سرانجام به دمشق و سپس قاهره رفت و سخت مورد احسان ملک ناصر قلاوون قرار گرفت، اما فرستادگان ابوسعید ایلخانی زود به مصر رفتند و خواستار تحویل یا قتل وی شدند. شخصیت مقتدر

تیمورتاش و داد و دهش او در مصر ذهن سلطان را به خود مشغول کرده بود و از آن سوی، سرنوشت «قراسنقر» - شخصیت ذی نفوذی که از سال ۷۱۲ ق در نزد ایلخانان پناهنده بود و سلطان مملوکی سخت از آن بیمناک بود با سرنوشت تیمورتاش گره خورده بود. سلطان مملوک، سرانجام تیمورتاش را به زندان افکند و تسلیم او را به تسلیم یا قتل قراسنقر مشروط کرد. زوال اقبال خاندان چوپانی، امکان بهره‌برداری از تیمورتاش به عنوان اهرمی سیاسی در مقابل ایلخانان را از بین برده بود. در اواسط سال ۷۲۸ ق/۱۳۳۰م وقتی تیمورتاش به قتل رسید و قبل از اینکه سر او به دربار ابوسعید برسد، قراسنقر در شوال ۷۲۸ ق/۱۳۳۰م در مراغه درگذشت یا به قتل رسید (ابن تغری، ج ۸، ۲۷۳؛ ابی الفدا، ج ۲، ۴۴۷-۴۴۸؛ ابن خلدون، ج ۴، ۷۹۱؛ مقریزی، السلوک ...، ج ۲، ق ۱، ۲۹۷-۲۹۹). بدین ترتیب دو شخصیت مقتدر، که می‌توانستند مناسبات صلح‌آمیز دو حکومت در این ایام را به دشواری و سختی دچار کنند، از بین رفتند تا مناسبات مذکور تا آخر عهد ایلخانان مسالمت‌آمیز باقی بماند.

### نتیجه‌گیری

در ساختار حکومت‌های ایلخانان و ممالیک، نیروهای نظامی سهم مؤثری داشتند و در مراحل از دوران حکومت‌داری و جوهی از سیاست‌های آنها، دوام حکومتشان به میزان قدرت نظامی و کارآمدی سپاه وابسته بود. حکومت ایلخانان، به عنوان نمونه‌ای برگرفته از ساختار امپراتوری مغولی - که سپاه سهم چشمگیری در تکوین و تحول آن داشت و اقتصاد و جامعه نوظهور پس از چنگیز را ماهیت نظامی بخشیده بود - چه در مرحله پیدایش و چه تثبیت موقعیت، اهل شمشیر و اشرافیت نظامی را ارج بیشتری می‌نهاد. ممالیک نیز به عنوان سربازانی که تجارب سیاسی و طریق وصول به قدرت را از مزدوری در سپاه ایوبیان آموخته بودند، ساختار قدرت خود را بر کارآمدی نظامی و دوام حکومت را بر پیروزی در جنگ و اهتمام به امرا و جایگاه اشرافیت نظامی نهاده بودند. بنابراین، ماهیت عمل و جهت‌گیری سران نظامی، می‌توانست ساختار حکومت‌های مذکور را تحت تأثیر قرار دهد. هرچند در قلمرو حکومت‌های ممالیک و ایلخانان، از ابتدای تثبیت نسبی قدرت، اقداماتی در جهت اصلاح امور اداری - اجرایی صورت گرفت و در مراحل از دوران فرمانروایی آنها رویه مبتنی بر پذیرش سنن مدنی و شیوه‌های اداری مربوط بدان قوت یافت، اما تا آخر دوران حکومتداری ایشان، نیروهای نظامی و اشرافیت وابسته بدان

از نفوذ لازم برخوردار بودند و این مسأله، ساختاری واقع‌گرا و منعطف و مبتنی بر نظامی قراردادی را در دو قلمرو پدید آورده بود. نظم ساختاری مذکور در کنار سنخ مناسبات ایلخانان و ممالیک که بیشتر ایام ماهیت خصمانه داشت، امرای نظامی و وابستگان به آنها را بدین جهت سوق می‌داد تا با نزدیک شدن به حکومت رقیب، پناهندگی در قلمرو آنها و تحریک حریفان علیه یکدیگر به کسب امتیاز به نفع خویش بپردازند و زیان حکومت قبلی را بجویند.

این رویکرد سران نظامی، که می‌توان با عنوان «جابه‌جایی اشرافیت نظامی» یا «مسأله پناهندگی سران نظامی» از آن یاد کرد و در جای خود موجبات تزلزل در سپاه و ضعف نظامی حکومت‌های رقیب، تشویش خاطر و دلمشغولی حاکمان دو قلمرو و تقابل و برخورد نظامی حکومت‌های ایلخانان و ممالیک را فراهم می‌آورد، ریشه در ویژگی‌های ساختاری نزدیک به هم حکومت‌های مذکور داشت و دو حکومت سخت از آن استقبال می‌کردند. به تقریب، در سراسر دوران حکومتداری، مسأله مذکور مطرح بود؛ منتها به تدریج که ماهیت مناسبات دو حکومت از ماهیت نظامی صرف فاصله گرفت، بنابر عللی که بیشتر به تحولات درونی قلمرو ایلخانان مربوط می‌شد و در حکومت، مناسبات مسالمت‌آمیز و در نهایت صلح و همنوایی را در دستور کار قرار دادند، به تبع کارآمدی کمتر سران نظامی در سنخ مناسبات، جابه‌جایی قهرآمیز اشرافیت نظامی نیز کارآیی قبلی خود را از دست داد یا ماهیت سیاسی و دیپلماتیک به خود گرفت.

## منابع

- ابن ایاس، محمد بن احمد، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، حققها و کتب لها المقدمه و الفهارس محمد مصطفی، الجزء الاول، القسم الاول، القاهرة: دارالکتب و الوثائق القومیه، الطبعة الثالثه، ۱۴۲۹ق، ۲۰۰۸م.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالل، *رحله*، ترجمه محمد علی مؤحد، ج ۲، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ابن تغری بردی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف، *النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره*، به اهتمام عبدالقادر حاتم، المجلد الثامن و التسعه، القاهرة: دارالکتب بالقاهره، ۱۳۸۸ق.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *العبر (تاریخ ابن خلدون)*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد چهارم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمدعلی تاج‌پور - حشمت الله ریاضی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.

- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، به اهتمام عبدالحفیظ سعد عطیه، المجلد الثالث العشر و الرابع العشر، المطبعه السعاده بجوار محافظه المصر، ۱۳۵۰ ق.
- ابی الفداء، عمادالدین بن اسماعیل، *المختصر فی اخبار البشر*، علیّ علیه و وضع حواشیه محمود دیوب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۱۴۱۷ ق.
- اشپولر، برتولد، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۵.
- اقبال، عباس، *تاریخ مغول و اوایل عهد تیموری*، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۶.
- بیانی، شیرین، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۳، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- جوینی، علاءالدین عطاملک، *تاریخ جهانگشای*، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، جلد سوم، تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰.
- حافظ ابرو، نورالله عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید البهدادینی، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، به اهتمام خانبابایی، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، چ ۲، ۱۳۵۰.
- حسن الامین، *المغول بین الوثنیه و النصرانیه و الاسلام*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۴ ق.
- رشیدالدین فضل الله همدانی، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، جلد اول و دوم، تهران: انتشارات اقبال، ج ۳، ۱۳۶۷.
- رضوی، ابوالفضل و دیگران، «مساله ممالیک در سیاست خارجی عهد غازان»، *پژوهش نامه تاریخ اسلام*، سال دوم، شماره هفتم، ۸۳-۱۰۷، ۱۳۹۱.
- رضوی، ابوالفضل، «روابط ایلخانان با خوانین دشت قبیچاق»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، شماره ۴۶، ۵۳-۸۱، بهار ۱۳۹۰.
- همو، «مسلمانی خوانین مغول بر پایه زمینه‌های اسلام پذیری ایلخانان»، *پژوهش نامه تاریخ اسلام*، سال سوم، شماره یازدهم، ۴۷-۷۵، ۱۳۹۲.
- همو، «تأملی بر مناسبات ایلخانان و ممالیک در قرن هشتم هجری»، *مطالعات تاریخی جهان اسلام*، س ۳، ش ۶، ۵۷-۸۶، ۱۳۹۴.
- همو، «جایگاه اشرافیت نظامی در ساختار سیاسی عهد ایلخانان»، *جامعه شناسی تاریخی*، دوره ۹، شماره ۱، ۵۳-۷۷، ۱۳۹۶.
- الرمزی، م.م.، *تلفیق الاخبار و تلقیح الآثار فی وقایع قزان و بلغار و ملوک التتار*، اورنبورگ: مطبعه کریمییه و حسینییه، ۱۳۲۹ ق.
- سومر، فاروق، *قراقویونلوها*، ترجمه وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- سیفی هروی، سیف بن محمد بن یعقوب، *تاریخ نامه هرات*، تصحیح محمد الزبیر الصدیقی، چ ۲، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۵۲.
- شبارو، عصام محمد، *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.

- قاسم، عبده قاسم، *تاریخ سیاسی و اجتماعی دوره پادشاهان مملوکی*، ترجمه بهزاد مفاخری، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۹۶.
- القلقشندی، احمد بن علی، *صبح الاعشى فی صناعة الانشاء*، المطبعة الامیریة بالقاهرة، ۱۳۴۴ ق.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *تاریخ الجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتب، ۱۳۴۸.
- لین، جورج، *ایران در اوایل عهد ایلیخانان*، *رسانس ایرانی*، ترجمه سید ابوالفضل رضوی، تهران: امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۹۰.
- مرتضوی، منوچهر، *مسایل عصر ایلیخانان*، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، چ ۲، ۱۳۷۰.
- مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی، *السلوک لمعرفة دول الملوک*، به تصحیح محمد مصطفی زیاده، القاهرة: مطبعة دارالکتب و الوثائق القومیة بالقاهرة، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۷ ق/ ۲۰۰۷ م.
- همو، *کتاب الخطط المقریزیه، المساه بالمواعظ والاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، الجزء الثالث، المطبعة النيل بالمصر، ۱۳۲۵.
- نطنزی، معین‌الدین، *منتخب‌التواریخ معینی*، به تصحیح ژان اوین، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.
- وصاف الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله شیرازی، *تجزیه الامصار و تجزیة الاعصار* (تاریخ وصاف)، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز، ۱۳۳۸.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی